

فرهنگ مراغیان ساکن در رودبار الموت

نصراالله عسگری

مقدمه

دهستان رودبار الموت در شمال استان قزوین واقع شده است. این دهستان علاوه بر اینکه آثار تاریخی دارد و همه ساله به دلیل قلاع معروف اسماعیلیه و اماکن متبرکه و چشم‌اندازهای زیبا و دیدنی‌اش عده‌ای مسافر را از داخل و خارج کشور به خود جلب می‌کند؛ در عین حال، محل سکونت اقوام متعدد با فرهنگ‌های متفاوت است. یکی از این اقوام «مراغیان» هستند. مراغیان از لحاظ اجتماعی مردمی مؤدب و میهمان‌نوازند ولی امور زندگانی شخصی و آداب و رسوم اجدادی خود را پنهان نگاه می‌دارند. امروزه به‌رغم دگرگونی‌هایی که پدید آمده است، اخلاف آنان از زمان تولد تا مرگ بر همان راهی رفته‌اند که آرزو و اراده اسلاف آنان بوده است و به این ترتیب، سنت نیاکان خود را پاس داشته و به‌ندرت آن را نقض کرده‌اند. این مردم در تعدادی از روستاهای رودبار پراکنده‌اند. روستاهای محل سکونت مراغیان و شمار جمعیت هر یک از آنها به قرار زیر است:



روستا	تعداد خانوار	کل جمعیت
علی‌آباد	۹۵	۴۶۳
اسبه مُرد	۳۴	۱۷۰
دیکین	۱۶۲	۷۳۷
دورچاک	۱۵۴	۷۷۷
اوبرک	۱۲۴	۵۵۴
گرمارودسفلی	۱۲	۵۲
کش‌آباد علیا	۳۳	۱۶۸
سوته‌کش	۵	۴۵
وشته	۲۳۷	۱۰۹۴
یوج	۵۲	۲۳۳
زینلبر	۲	۱۵
جمع	۹۴۸	۴۴۲۱

منبع: بخش‌داری معلم کلاویه

هدف از این تحقیق در وهله اول ضرورت توجه به مسائل فرهنگی اقوام گوناگون در برنامه‌ریزی‌های منطقه‌ای است؛ زیرا ما در ایران به همان نسبت که تنوع آب و هوایی داریم دارای تنوع فرهنگی و قومی نیز هستیم و نادیده گرفتن فرهنگ این اقوام مانع بزرگی در راه توسعه به حساب خواهد آمد. بدیهی است در هر قومی اعتقادات، ارزش‌ها و هنجارهای مناسبی وجود دارد که می‌تواند فرایند توسعه را برای برنامه‌ریزان هماهنگ و هموار سازد.

در وهله دوم، هدف، آگاه کردن نسل جوان از گذشته خویش است و اینکه بدانند نیاکانش برای مبارزه با محیط طبیعی چه تمهیداتی می‌اندیشیده و چگونه می‌زیسته‌اند و اکنون به معیار عقل کدامیک از رسوم را باید حفظ کند و کدامیک را کنار گذارد.

کسب اطلاعات دربارهٔ مردمی که همواره کوشیده‌اند رفتارهای فرهنگی خود را از دیگران پنهان دارند، ساده نیست. آنچه موجب شد تا بتوانیم به ویژگی‌های فرهنگی مراغیان پی ببریم، الفتی بود میان محققان و معاون بخشداری منطقه که خود مراغی و از دانشجویان ساعی در امر پژوهش است. مساعدات وی فرصتی گران‌بها فراهم کرد تا مراغیان با اطمینان خاطر اطلاعاتی را که انتظار داشتیم در اختیار ما بگذارند.

دربارهٔ نام مراغیان یا کله بزی‌ها

لازم است یادآوری کنیم که به تبعیت از اهالی، در این نوشتارگاه مراغیان را «کله بزی‌ها» نامیده‌ام ولی باید دانست که این نامی است تحقیرآمیز و مراغیان هرگز خود را بدین نام نمی‌خوانند. مراغیان هم، کسانی را که به کیش و آیین آنان نباشند «پشه‌ای» می‌خوانند. دربارهٔ نام مراغیان یا کله بزی‌ها در کتاب مینودر چنین آمده است: «این طایفه می‌گویند که چون ما را از مراغه به اینجا منتقل کرده‌اند به این جهت ما را مراغی می‌گویند و کله بزی هم از این لحاظ است که وقتی یکی از بزرگان ما به این حدود می‌آمده است کدخدایان و ریش‌سفیدان ما یک بز نر را که کل بز می‌گوییم برداشته و به پیشواز می‌روند، هنگامی که نزدیک می‌شوند آن بزرگ به همراهان خود می‌گوید کل بزی‌های ما آمدند و از آن وقت این رسم (اسم) بر ما علم شده است»^۱.

در یادداشت‌های آقای عبدالحسین بیابانی قزوینی دربارهٔ مراغیان چنین آمده است: «مراغی‌ها که بعضی عوام آنها را کله بزی هم می‌گویند در بعضی قرای رودبار ساکن‌اند و اصلاً این طایفه از مراغهٔ آذربایجان‌اند و مطابق گفتار پیران آنها بالغ بر ۱۲۰۰ سال پیش به واسطهٔ ستم و بیداد، یا آزاد نبودن در اظهار مذهب و آیین خود مهاجرت کرده‌اند. بعضی از آنها می‌گویند ما از اهل مدینه هستیم و پس از رحلت پیغمبر اکرم (ص) حسب الوصیه هفتاد تن که از طایفه ابونصر و اباذر بودیم به مراغه مهاجرت کردیم و حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) شرحی به عبدالله انصاری والی مراغه نوشتند که اولاً به قدر کافی مزرعه در اختیار ما بگذارد که مشغول کشاورزی باشیم؛ ثانیاً عشریه و مالیات از ما نگیرند؛ ثالثاً از ما دختر به ازدواج نخواهد؛ رابعاً چون هر ده سر یک سر همراه قشون اسلام به جنگ اشتغال دارند از ما سوار نگیرد»^۲.



ابراهیم پورداد در این باره می‌نویسد: «مراغه در آذربایجان در سال ۲۲ هجری به دست مغیره بن شعبه تقفی گشوده شد. قزوین و در جزء آن رودبار به دست عرب دیگری به نام براء بن عازب در سال ۲۴ هجری گشوده شد. این دو سرزمین به فاصله دو سال به دست لشکریان اسلام افتاد. دیگر اینکه گویند نامی که به این گروه دینی داده شده از مراغه آذربایجان است، چون از آنجا آمده بدانجا بازخوانده شده‌اند. آن‌چنان‌که می‌دانیم گروهی از پیشینیان مانند ابن‌الفقیه و یعقوبی و یاقوت و دیگران نوشته‌اند که مراغه نام عربی است که بعدها به آن قریه آذربایجان داده شده است: مرغ، مراغه - مرغ در منتهی‌الارب چنین گردانیده شده: فراهم آمد نگاه پشگل گوسپند، غلطید نگاه ستور. نام پیشین مراغه را «افراه روز» و نزد برخی «افرازه رود» یاد کرده‌اند. نوشته‌اند که مروان بن محمد در لشکرکشی خود در سال ۱۲۳ به سوی موقان و گیلان چون به سرزمین افراه روز رسید آنجا را به سرجین (سرگین) انباشته دید و آن قریه را مراغه خواند. رفته رفته، قریه را انداخته، مراغه گفتند. آیا ممکن نیست از برای جستن بنیاد نام این گروه دینی رودبار بگوییم که این نام از همان بنیاد واژه مرغ فارسی است که به معنی چراگاه است و معرب آن مرج است. همین واژه در لهجه کردی مرغه شد و در اوستا مرغا (Maregha) آمده است».^۳

ازدواج

«در همه جوامع ازدواج موضوع مهمی است که در سرنوشت جامعه اثر فراوان دارد. ازدواج در زمره پیچیده‌ترین روابط انسانی است. به درستی می‌توان گفت هیچ‌یک از ارتباط‌های انسانی دارای وجوه وسیع و متعدد ازدواج نیستند. ازدواج مظهر برخورد فرهنگ و طبیعت است. به بیان دیگر، جامعه می‌کوشد تا طبیعت (روابط غریزی) را مهار کرده بر آن انگ فرهنگ زند».^۴

یکی از رسوم متداول در میان مراغیان الزام به همسرگزینی در محدوده معین گروه قومی خودی است؛ و منع ازدواج با اقوام دیگر اصلی است که همه اعضا آن را پذیرفته‌اند. دگرگونی‌های چند دهه اخیر چون گسترش شهرنشینی، مهاجرت به مناطق شهری، تغییر ساخت اقتصادی و گسترش وسایل ارتباطی، جز چند مورد استثنایی، نتوانسته است تغییری در این الگوی همسرگزینی به وجود آورد و دامنه برقراری پیوندهای اجتماعی با گروه‌های اجتماعی دیگر را

ممکن سازد. گرچه پیوندهای درون‌گروهی با توجه به شناختی که مراغیان از یکدیگر دارند، مثبت ارزیابی می‌شوند ولی خطرات جسمانی ناشی از هم‌خونی هم محتمل است، به‌طوری‌که در حال حاضر در برخی از روستاهای یاد شده تعدادی معلول ذهنی وجود دارد که خانواده‌هایشان آنها را نگهداری می‌کنند.

طلاق

انسان برای حل مسائلی تدبیرهای خاصی دارد و در نتیجه، زندگی اجتماعی وی شامل یک رشته آداب و رسوم است و پیوسته بر طبق اصول و آدابی که جامعه برگزیده رفتار می‌کند. به محض آنکه بخواهد خود را از قید این تعین‌های اجتماعی برهاند با دشواری‌های گوناگون روبه‌رو می‌شود. باید گفت آداب و رسوم و سنت‌ها از عوامل مهمی هستند که انسان را به حفظ ارزش‌ها سوق می‌دهند. سنت حاکم در بین مراغیان طلاق را مذموم می‌شمارد. مردی که زنش را طلاق دهد هرگز نمی‌تواند زن بگیرد و همچنین زنی که طلاق بگیرد تا زنده است نمی‌تواند شوهر کند. این سنت رایج عاملی شده است تا ازدواج‌ها تداوم پیدا کند و به جدایی نینجامد.

زایمان

چنان‌که گفته شد مراغیان از مراغه آذربایجان به رودبار مهاجرت کرده‌اند و «با توجه به اینکه دانشمندان و اوستاشناسان معتقدند اشوزرتشت در آذربایجان متولد شده است و حتی عده‌ای مراغه را محل پیدایش پیامبر می‌دانند»، احتمالاً مراغیان با آیین زرتشتی تماس حاصل کرده‌اند؛ «به‌طور طبیعی وقتی دو قوم با یکدیگر تماس می‌یابند به شیوه‌های مختلف بر هم تأثیر می‌گذارند؛ هرچند فرهنگ یک قوم به تمامی از سوی گروه‌های قومی دیگر پذیرفته نمی‌شود و در جریان وام گرفتن یک فرهنگ همیشه پدید آمدن رشته تغییراتی به‌صورت گزینش بعضی کیفیات ویژه و طرد کیفیات ویژه دیگر مطرح است پذیرش این‌گونه کیفیات ویژه از سوی وام‌گیرندگان نه تنها وابسته به آن است که این کیفیات تا به کجا برای وام‌گیرندگان سودمند است، بلکه همچنین وابسته بدان است که آیا این کیفیات تازه، نوعی هماهنگی با فرهنگ جامعه وام‌گیرنده دارد تا قادر



شوند به آسانی در آن فرهنگ جای گیرند یا نه؟ همچنین شخصیت و موقعیت معتبر وام‌دهنده نسبت به وام‌گیرنده و میزان وابستگی‌های سنتی وام‌گیرندگان دوستی و دشمنی میان دو قوم وام‌دهنده و وام‌گیرنده در این وام‌گیری فرهنگی از اهمیت بسیاری برخوردار است.^۶

مثلاً «در دین زرتشت جاری شدن خون که نقصی در بدن محسوب می‌شود، شدیداً از آثار و عوامل اهریمن به‌شمار می‌آید. موبدی که در بدن بریدگی داشته و از آن بریدگی خون جاری شده باشد حق اجرای مراسم مذهبی را ندارد. بر طبق اعتقادات زرتشتی در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی اگر بر اثر کشیدن دندان قدری خون وارد حلق و معده می‌شد شخص ناپاک می‌گردید. امروز حایضگی از عوامل اهریمنی به‌شمار می‌آید و از آنجا که زنان در طی دوران ماهیانه خود ناپاک شمرده می‌شوند لذا در بعضی از خانواده‌های زرتشتی بانوان چنین دورانی را در گوشه‌ای تنها و بدون تماس با سایرین به‌سر می‌آوردند».^۷

در این زمینه، تأثیر فرهنگ زرتشتیان در فرهنگ مراغیان به‌خوبی مشهود است. بانوی مراغه‌ای از زمان وضع حمل تا برطرف شدن حالت آن، مریض محسوب می‌شود و برای او جای مشخصی را در نظر می‌گیرند. نوع این مکان بستگی به استطاعت مالی خانواده‌ها دارد، گاهی یک اتاق و زمانی که امکانات مادی خانواده ناچیز باشد بخشی از اتاق را که تمام اعضای خانواده در آن زندگی می‌کنند به او اختصاص می‌دهند.

پیازی^۸ را پوست می‌کنند و آن را چهار قاچ می‌کنند و در کنار بسترش قرار می‌دهند و تا چهل روز نباید به چیزی دست بزنند یا کاری انجام دهد. ظرفی را که او مورد استفاده قرار می‌دهد از ظروف دیگران جدا می‌کنند و آنها را جداگانه می‌شویند. چون زن در این دوره ناپاک محسوب می‌شود برای احتراز از آلوده کردن فضای محیط، او را مقید می‌کنند تا به هنگام خروج از محدوده خود دمپایی به پا کند تا بدین وسیله، عضوی از اعضای بدن او با محیط زندگی تماس نگیرد. زائو را بعد از شش روز برای تطهیر و غسل دادن به حمام می‌برند و در اصطلاح محلی آن را «غسل شیشه» می‌گویند. روز دهم این عمل تکرار می‌شود و آن را «غسل دهه» می‌نامند. در ضمن، در این روز رختخواب او را می‌شویند و تا چهل روز جز او هیچ‌کسی حق استفاده از همان زیرانداز را ندارد. بعد از چهل روز و شست‌وشوی مجدد رختخواب، دیگر اعضای خانواده

هم در صورت نیاز می‌توانند از آن استفاده کنند. عده‌ای از مراغیان معتقدند زائو بعد از غسل دهه می‌تواند به زندگی عادی بازگردد، ولی عده‌ای دیگر بر این باورند که بعد از چهل روز مجاز به از سرگیری زندگی روزمره در جمع خانواده خواهد بود. در این چهل روز، زن با همسر خود نباید هم‌بستر شود. پس از سپری شدن این مدت محدوده‌ای که زائو در آن به سر برده را گل‌اندود می‌کنند. در حال حاضر، به جای گل‌اندود کردن از زمان وضع حمل کف اتاق و قسمتی از بدنه دیوار را تا ارتفاعی با نایلون می‌پوشانند و پس از سپری شدن دوره نقاهت نایلون و رختخواب را می‌شویند. زنان مراغه‌ای در دوره عادت زنانگی همانند دوره وضع حمل متتها با شدتی کمتر تا وقتی که پاک نشده‌اند نباید در کارهای مربوط به خانه مداخله کنند.

غذا

سالم بودن و توجه به بهداشت مواد غذایی در تمام فرهنگ‌ها جای ویژه‌ای دارد. در فرهنگ ایرانی، اسلامی نیز به این امر مهم توجه وافری شده است. ایرانیان از گذشته‌های بسیار دور روش‌های خاصی برای نگهداری مواد غذایی و سالم ماندن آنها به کار برده‌اند مانند خشک کردن، دود دادن، زیر زمین چال کردن و غیره که امروز همچنان همین روش‌ها در نقاط دوردست به دلیل عدم دسترسی به وسایل سرمازا متداول است. به علاوه در فرهنگ اسلامی مواد غذایی به حلال و حرام تقسیم‌بندی و مواد غذایی حرام برای سلامت انسان مضر شمرده می‌شوند. مراغیان که علاقه زیادی به نظافت و سلامت جسمانی دارند و این سبب از آداب و اوصاف ایشان به حساب می‌آید گوشت حیوانات حلال گوشت را که آبستن یا بیمار باشند یا گوشت حیوانی را که پس از پرتاب شدن از بلندی یا مجروح شدن بر اثر ضربه‌ای ذبح شود مصرف نمی‌کنند؛ زیرا آن‌طور که خودشان می‌گویند به محض خوردن گوشت چنین حیواناتی در بدنشان جوش‌های قرمز رنگی ظاهر می‌شود و شروع به خارش می‌کند و اگر همان دم استفراغ نکنند حتماً بیمار می‌شوند.



لباس

«اقوام مختلف ایران هریک بنا بر موقعیت اقلیمی و آداب و رسوم محلی لباس‌های مختلفی دارند که معرف ذوق و هنر آنهاست. لباس همانند دیگر جلوه‌های حیات در طی زمان یکسان نمی‌ماند و همواره دستخوش تغییر و دگرگونی بوده و هست. با مطالعه لباس اقوام هر منطقه علاوه بر شناخت سیر تاریخی آن می‌توان به فرهنگ آن ناحیه هم پی برد»^۹.

سابق بر این، به هنگام مسافرت از قزوین به رودبار لباس‌های سنتی مراغیان ساکن در روستاهای یاد شده چشم‌ها را به خود می‌خواند. مردان و زنان با پوشش‌هایی، که از اجداد خود به ارث برده بودند و هویت آنها را به نمایش می‌گذاشت در روستا در حال تلاش دیده می‌شدند. گسترش ارتباطات و ورود محصولات کارخانه‌های شهری و رواج روزافزون وسایل گوناگون سمعی - بصری طی دهه‌های اخیر موجب شده است که این قوم بی‌آنکه خود بخواهند یا متوجه باشند با گذشته تاریخی خود وداع کنند و ویژگی‌های قومی و اجدادی خود را از یاد ببرند. اینان از آن بیم دارند که اگر با لباس سنتی در محیط‌های اجتماعی ظاهر شوند مورد تمسخر واقع شوند. بنابراین می‌کوشند تا از هر حیث خود را همانند دیگران کنند و به سبک آنها لباس (کت و شلوار و کاپشن) بپوشند. با این حال، بعضی از مراغیان به‌ویژه زن‌ها همچنان به سبک سنتی لباس می‌پوشند.

با اطلاعات مختصری که از خاطره‌های بزرگسالان کسب نموده‌ایم همراه با تصویر به تشریح جداگانه لباس‌های هر یک از دو جنس می‌پردازیم:

الف - پوشاک مردانه

پوشاک سنتی مردها از اجزای زیر تشکیل می‌شد:

پیراهن ساده: این پیراهن را با کرباس دستباف می‌دوختند و آن را با نیل فرنگی رنگ می‌نمودند. یقه نداشت و شکافی بین پانزده تا بیست سانتی‌متر در قسمت جلو از بالا به پایین داشت و با سه دگمه باز و بسته می‌شد.

علاوه بر آن، نوع دیگری هم وجود داشت که جلوی آن بسته بود. شکل ۱ نمونه‌ای از پیراهن مردانه را نشان می‌دهد. این پیراهن در جلوی سینه شکاف ندارد و در دو قسمت پایین دارای دو چاک (جابق) است.

جلیقه (جرقه): آن را روی پیراهن می‌پوشیدند و همانند جلیقه امروزی بود و در طرفین چهار جیب داشت (شکل ۲).

قبا (قدک): قبا مختص مراغیان نیست بلکه ایرانیان در گذشته از این پوشاک استفاده می‌کردند و اندازه آن از زانو پایین‌تر می‌آمد قبا را روی جلیقه می‌پوشیدند و دگمه نداشت. چون طرفین قبا از همدیگر دور می‌ماند برای اتصال آنها به یکدیگر روی آن شال می‌بستند. این پوشاک تمام قد و بلند (شکل ۳) را از کرباس رنگ شده تهیه می‌نمودند. قبا از بالاتنه تنگ و چسبیده به بدن بود، اما از کمر به پایین گشاد می‌شد. در آستین‌های بلند آن هم به طرف میچ و هم در زیر بغل شکاف وجود داشت. از کمرگاه به پایین در طرفین دو جیب در داخل و پایین آن دو چاک داشت. این چاک‌ها به روستاییان امکان می‌داد تا در هنگام کار در مزارع و باغ قسمت پایین قبا را تا کمرگاه بالا آورده و سر آنها را زیر شال کمر ثابت نمایند تا بدین وسیله مانعی در فعالیت روزمره آنها به وجود نیاید.

شال کمر: پارچه‌ای نخی یک متری و به عرض پنج سانتی‌متر بود و مردان آن را روی قبا دور کمر می‌بستند مردانی که توتون مصرف می‌نمودند چپق و یک کیسه توتون و حتی داس خود را در آن قرار می‌دادند.

شلوار: برای دوختن آن از دو تا سه متر کرباس استفاده می‌کردند. قسمت بالای آن تنگ و پاچه‌های آن گشاد بود. از لیفه آن به جای کش، نخ (بند) عبور می‌دادند و انتهای دو نخ را در جلو گره می‌زدند تا آن را روی کمرگاه ثابت نگه دارد.

کلاه: آن را از پشم سیاه گوسفند به شکل استوانه می‌بافتند ولی این کلاه‌های سیاه رنگ به تدریج جای خود را به عرقچین داد که از دستبافت‌های زنان مراغه‌ای است.

جوراب: جوراب را زنان از پشم گوسفند با میل به دو شکل ساده و رنگی با نقش‌های مختلف می‌بافتند.



کفش: مراغیان در گذشته همانند دیگر اقوام ایران گیوه به پا می‌کردند که صنعتگران محلی آن را درست می‌کردند. تخت گیوه را پارچه‌های کرباس یا متقال تشکیل می‌داد. بدین ترتیب، کرباس یا متقال را به‌صورت نوار در می‌آوردند، اندکی آن را با جاروی مخصوص مرطوب می‌نمودند آنگاه نوارها را بر روی هم گذاشته و با مشته می‌کوبیدند تا به هم فشرده شوند. برای اینکه نوارها در کنار یکدیگر ثابت بمانند از میان آنها با میله‌ای، بند چرمی بلندی عبور می‌دادند. در ضمن برای استحکام این پای‌افزار در نوک و پاشنه آن چرم گاو تعبیه می‌کردند.

رویه گیوه را با نخ پنبه‌ای و سوزن مخصوص به‌صورت فشرده می‌بافتند. این کار خاص مردان نبود بلکه زنان هم در آن شرکت داشتند. (شکل ۴)

در زمستان‌ها به‌جای گیوه از کفش چرمی و برای شخم زدن از چموش استفاده می‌کردند. امروزه دیگر اثری از گیوه‌های سستی در روستا برجا نمانده و کفش‌های تولیدات کارخانه‌ای جای آنها را گرفته‌اند.

ب- پوشاک زنانه

- ۱- پیراهن زن‌ها بلندتر از پیراهن مردها بود و تقریباً تا زیر زانو می‌رسید. از طرفین دو چاک بین ۲۵ تا ۲۸ سانتی‌متر داشت و موجب سهولت تحرک می‌شد. شکافی از زیر چانه تا اواسط سینه داشت و با سه دگمه بسته می‌شد. آستین‌های آن بلند و سرآستین‌ها بسته بود و دگمه نداشت. معمولاً آن را از پارچه‌های ساده و گلدار تهیه می‌کردند. (شکل ۵)
- ۲- جلیقه: آن را از مخمل سیاه و ضخیم می‌دوختند و برخلاف جلیقه مردها، یقه داشت و جلوی آن همیشه باز بود و دگمه نداشت. در طرفین آن از داخل دو جیب داشت. (شکل ۶)
- ۳- تنبان: شلوار چین‌دار و بلند را می‌گفتند. اندازه آن تا روی قوزک پا می‌آمد. حاشیه پایینی آن را نوار می‌دوختند و در لیفه آن به‌جای کش از بند استفاده می‌شد. برای تهیه تنبان معمولاً حدود شش متر پارچه لازم بود.



۴- سیاه شانی یا مشکی: سیاه شانی را از پارچه سیاه رنگ به طول یک متر تهیه می نمودند. آن را به صورت کلاه کوچکی در می آوردند و دور آن را حلقه مانند می تابیدند. زیر حلقه ها را لبه می دادند، به طوری که دنباله آن در پشت سر آویخته می شد و قسمت اعظم موی سر را می پوشاند. (شکل ۷)

۵- روسری (دستمال): پارچه سفید رنگ چهارگوشی بود به طول یک متر. زنان آن را روی سیاه شانی به سر می گذاشتند و دو انتهای آن را در پشت گردن به هم متصل می نمودند. شایان ذکر است که اختلافی جزئی در پوشاک زنان ازدواج کرده و دختران مجرد وجود داشت. دختران مجرد در زیر روسری عوض سیاه شانی، از کلاه پارچه ای که از دو طرف با کش به زیر چانه متصل می شد استفاده می کردند، (شکل ۸) همچنین زنانی که شوهران خود را از دست می دادند دیگر از سیاه شانی استفاده نمی نمودند و به همان روسری اکتفا می کردند و این وسیله ای بود برای تمیز زنان مجرد از زنان متأهل.

مرگ و سوگواری

مرگ در عین واقعیت، رویدادی تلخ و ناگوار است. وقتی بیماری سختی بر وجودی سایه افکند و ندای وداع با عزیزان به گوش محضر رسد، اقوام و نزدیکان به عیادت او می روند و برای سلامت و بهبود او به درگاه خدا استغاثه و دعا می کنند. مادامی که در کنار بیمار هستند برای حفظ آرامش از ایجاد هرگونه سر و صدایی که موجب رنجش او شود احتراز می کنند. اگر بیمار تا آن لحظه وصیت نکرده باشد در حضور اعضای خانواده و معتمدان محل اموال خود را میان وراثت تقسیم و وصیت نامه کتبی تنظیم می کنند. در گذشته، که اکثریت قریب به اتفاق خانواده ها بی سواد بودند، وصیت نامه شفاهی بود و موصی در جمع نزدیکان و اشخاص قابل اعتماد وصیت می کرد. زمانی که واپسین نفس های محضر به پایان می رسد، او را رو به قبله دراز می کنند و پارچه ای روی او می کشند و میت را به همراه تمام وسایل اتاق به بیرون حمل می کنند و می شویند. محل موت را از کف تا نیمه دیوار گل اندود می کنند و بدین وسیله محیط را بهسازی و میکروب زدایی می نمایند.

نمای کف
شکل ۴
پیراهن

شکل ۵
جلیقه زنان
شکل ۶



اگر تعداد اتاق‌ها معدود نباشد عمل گل‌اندود را به بعد موکول می‌کنند، در غیر این صورت همان لحظه این کار را انجام می‌دهند.

برای تغسیل گرچه در روستاهای یاد شده غسلخانه وجود دارد تعدادی از آنها به علت فقدان آب به متروکه‌ای بدل شده است و هیچ‌کس عزیز از دست رفته‌اش را به آنجا نمی‌برد و همواره میت را جلوی منزل خود غسل می‌دهند. به‌منظور کفن کردن، مرده را به اتاقی دیگر یا همان اتاق قبلی که گل‌اندود شده و کف آن را با گلیم و فرش پوشانده‌اند منتقل می‌کنند و در پایان قطعه‌ای پنبه، پارچه سفید رنگ، مهر یا جانماز روی سینه او قرار می‌دهند. برای حمل جنازه به گورستان از نردبانی که روی آن را با جاجیم، گلیم یا تشک پوشانده‌اند استفاده می‌کنند. مردان تابوت را بر دوش می‌گیرند و به‌طرف گورستان به حرکت در می‌آیند و زنان شیون‌کنان با یک یا دو آفتابه آب تا ابتدای قبرستان مرده را تشییع می‌کنند. سپس می‌ایستند و منتظر می‌مانند تا جنازه را به خاک بسپارند. قبل از خاک‌سپاری پنبه را از او جدا نموده به کودکی می‌دهند تا ضمن عبور از کنار زن‌ها آن را به خانه صاحب‌عزا برساند.^{۱۰} در خانه متوفی شخصی پنبه را تحویل می‌گیرد و قطعه نانی را بر پشت او می‌زند و جلوی سگ می‌اندازد. پس از عبور کودک یکی از زنان آب آفتابه را روی دست دیگران می‌ریزد تا دست‌های خود را بشویند و به محل برگزاری مجلس ختم برگردند.^{۱۱} مردان هم پس از مراسم تدفین برای عرض تسلیت و فاتحه‌خوانی به منزل متوفی می‌روند. افرادی که برای همدردی به منزل متوفی می‌روند برای کمک خرج با خود مواد غذایی نظیر قند، چای، نان، گوشت و میوه می‌آورند. بر روی قبر بین هفت تا چهل روز فانوس روشن می‌کنند و مقداری هم چپر روی آن می‌گذارند. این کار را بدین دلیل انجام می‌دهند که گفتار یا درنده‌ای دیگر نبش قبر نکند.

چنانچه میت زن باشد جز زنانی که مراسم تدفین را انجام می‌دهند در آن روز زن دیگری حتی خویشاوندان درجه یک حق حضور بر مزار وی را ندارد. برای مرده شب اول (شب غریب)، هفتم و چهلم و نوعید^{۱۲} می‌گیرند و اطعام و احسان ترتیب می‌دهند.

قبر را روز سوم پا می‌گیرند، هر کس به فراخور حال و استطاعت مالی‌اش برای عزیز از دست رفته سنگ قبر تهیه می‌کند. قبرها متناسب با حال صاحبانشان وضع محقر یا ظاهری آراسته

دارند. آنهایی که موقعیت اجتماعی خوبی دارند سنگ قبری سفارش می‌دهند و روی آن را با اشعاری که از کتاب‌ها به عاریت می‌گیرند مزین می‌کنند.

نتیجه‌گیری

با بررسی اجمالی شیوه زندگی مراغیان در چند زمینه خاص درمی‌یابیم که آنها بر اثر ارتباط با اقوام دیگر مانند زرتشتیان توانسته‌اند مهارت‌هایی را برای بقای زندگیشان در محیط عاری از علم طب و دارو و درمان اخذ کنند و به این ترتیب، جان خود را از انواع و اقسام بیماری‌های ناشناخته زمان مصون نگه دارند. از جانب دیگر، چون تشخیص بیماری‌های گوناگون به‌علت دسترسی نداشتن به وسایل پیشرفته میسر نبوده است، بهترین راه گریز از مرگ این بوده که پلیدی‌ها را از خود دور کنند؛ البته این ترس از عفريت مرگ منحصر به مراغیان و زرتشتیان نیست و در سایر نقاط دنیا نیز وضع به همین منوال بوده است. «درباره بهداشت همگانی چنین به‌نظر می‌رسد که این مطلب، یا از سرزمین آشور شروع شده یا آنکه آشور یکی از این سرزمین‌هایی است که در آن بهداشت عمومی مراعات شده است. بعید نیست پس از غلبه ایرانیان بر آشوریان بر اثر تماس فرهنگی قسمتی از تعالیم طبی از آشوریان اخذ شده باشد چنان‌که در اوستا هم نظیر آن دیده می‌شود».^{۱۳}

پی‌نوشت‌ها

۱. گلریز، سید محمدعلی، مینودر، قزوین، انتشارات طه، جلد اول، ۱۳۶۸، ص ۴۶۶-۴۶۷.
۲. یادداشت‌های آقای بیابانی به نقل از منبع پیشین، ص ۴۷۱.
۳. پورداد، ابراهیم، مجله مردم‌شناسی، انتشارات اداره کل هنرهای زیبای کشور، دوره دوم، شماره دی، بهمن و اسفند، ۱۳۳۷، ص ۲۱۹-۲۱۸.
۴. ساروخانی، باقر، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده، تهران، سروش، ۱۳۷۰، ص ۲۷.
۵. آذرگشسب، مؤید اردشیر، مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، کانون زرتشتیان شریف‌آباد یزد مقیم مرکز، ۱۳۵۲، ص ۷-۹.
۶. بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، آگاه، ۱۳۷۶، چاپ دوم، ص ۳۵۲.
۷. کای بارو، دیانت زرتشتی، مجموعه سه مقاله، ترجمه فریدون دهن، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۷، ص ۱۷۳-۱۷۲.



۸. استفاده از پیاز به علت خاصیت ضدعفونی‌کننده و میکروب‌کشی بسیار قوی آن است. دو تن از استادان دانشگاه «تومسک» در شوروی سابق پس از مطالعات بسیار درباره پیاز از آن به عنوان مؤثرترین ضدعفونی‌کننده جراحات و جوش خوردن زخم‌ها نام می‌برند. به نقل از *روزنامه سلام*، شماره ۷۴۵، سه‌شنبه ۲۳ آذر ۱۳۷۲.
۹. نقل با اندکی تصرف از یحیی ذکاء، *لباس زنان ایرانی از سده سیزدهم هجری تا امروز*، اداره موزه‌ها و فرهنگ‌ها، ۱۳۳۶، ص ۶.
۱۰. برای اینکه مصیبت تکرار نشود به کودک حامل پنبه تأکید می‌کنند تا پشت سر خود را نگاه نکند. این عمل به معنی دست شستن از متوفی است.
۱۲. اولین عید (اعیاد مذهبی و ملی) را بعد از فوت شخص نوعید می‌نامند.
۱۳. نجم‌آبادی، محمود، *تاریخ طب در ایران*، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، چاپ دوم، ص ۲۲.



پیراهن مردانه



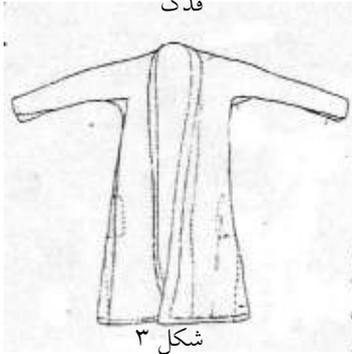
شکل ۱

جرقه مردانه



شکل ۲

قدک



شکل ۳

گیوه

رویه

کف



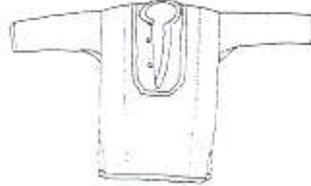
پاشنه

پنجه

نمای کف گیوه

شکل ۴

پیراهن زنانه



شکل ۵

جلیقه زنانه (کت) یا جرقه



شکل ۶

سیاه شانی یا مشکی

کلاه دخترانه



شکل ۷

شکل ۸